



مقدمه

این روزها به دلیل فرا رسیدن ماهی بیگانه (تازی) که خرافات باوران و جهل پرستان بر این عقیده هستند که در نیمه ی همین ماه فردی که هیچگاه موجودیت تاریخی نداشته و مادر نزاییده، متولد شده است، تا بدین مستمسک مردم بخت بر گشته و ساده دل ایران را به سمت چاه ویل جمکران روان کنند و با گل مالیدن به سر و صورت و تن خود و سپس خود آزاری و جر دادن، فغان بر آورند و بر بدبختی خود گریه سر دهند.

پر واضح است که سردمداران این جاهلان برای فرار از بحران داخلی و خارجی که هر روز حلقه ی محاصره و اعتراضات مدنی ملت ایران، عرصه ها را در همه سویش بر آنها تنگ می کند، به این خرافات و مهملات دست می آویزند تا از این طریق بتوانند زمانی برای ماندن در قدرت برای خودشان بخرند.

در این راستا بر ما و همه ی ایرانیان نیک سرشت این وظیفه و مسئولیت، گوشها را به اخطار به صدا در می آورد و سنگینی اش را بر دوشها و گرده ها فزون تر می کند که با همه ی توان و سواد

خود مردم ساده دل و مذهبی ایران را با آگاهی دادن از این دام خرافی برهانیم.

هرگز چنین نپنداریم که با این روشنگری و هجوم بر خرافات و دریدن پرده های تاریکیِ ذهن ساده دلان ایران، به عقایدشان توهین می کنیم بلکه این باور را همه گیر کنیم که سینه زدن و خرافات را به استقبال شتافتن خود توهینی، بسیار بزرگ به خرد و فضیلت و کرامت انسانی است.

به همین منظور بازخوانی مقاله ای افشاگرانه در این باره و انتشار آن در سطح وسیع می تواند اذهان نا آگاه و ساده دل را پرده ی تاریکی بدرد.

اما مایل هستم قبل از شروع این جستار توجه شما را به خواندن نگاه دو فرد از این خرافات سالاران از دو طیف را که امروز مقابل هم قرار گرفته اند، جلب کنم.

به گزارش خبرگزاری کار ایران، ایننا، احمد جنتی، دبیر شورای نگهبان روز سه شنبه در سخنانی در مسجد جمکران قم انتخاب علی خامنه ای به عنوان جانشین آیت الله خمینی، رهبر پیشین جمهوری اسلامی را به «خداوند متعال» نسبت داده است.

وی در این باره گفته است: «در زمانی که امام خمینی رحلت کرد، خداوند متعال، سمت رهبری انقلاب را بر مقام معظم رهبری محول کرد و ایشان مأمور شد از طرف خداوند، که این انقلاب را و این نظام را و این راه علی را حفظ کند و ادامه دهد.»

احمد جنتی همچنین به مقایسه علی خامنه ای با امام علی، امام اول شیعیان پرداخته و گفته است: «وظیفه فعلی ما در زمان غیبت امام زمان این است که بدانیم، همان گونه که ولایت امیرالمؤمنین، علی، پشتیبان اسلام قرآنی و محمدی بود، امروز هم ولایت فقیه پشتیبان

همان اسلام است و اگر این اسلام از بین برود، دیگر اسلامی نیست.»

وی همچنین در بخش دیگری از سخنان خود با دروغگو خواندن کسانی که ادعا می‌کنند، امام دوازدهم را ملاقات می‌کنند، در عین حال افزوده است: «اما در کنار تمام این دروغ‌ها عده‌ای به خدمت امام زمان مشرف شدند، که یکی از آنها شخصی به نام میرجهانی بود که من هم او را دیده‌ام.»

زهرا رهنورد که به مناسبت تولد امام دوازدهم شیعیان سخن می‌گفت، اظهار داشت: "جامعه مهدی (عج) یک جامعه مدنی است که او توپیا و آرمان جامعه اسلامی است و آن جامعه مدنی است که پیامبر صدر اسلام در مدینه نوید آن را داده است که همه در آن آزاد خواهند بود و مزه عدالت و آزادی را خواهند چشید. جامعه ایست که انسان‌ها همچون دندان‌های شانه با هم مساوی خواهند بود. زنان و مردان در تساوی و آزادی به سر می‌برند".

به گزارش سایت کلمه، زهرا رهنورد ضمن اظهار تاسف از وضعیت فعلی زنان، گفت: "بخشی از حاکمیت فعلی زنان را برای خود تهدیدی جدی تلقی می‌کند، آنها را در خیابان‌ها، زندان‌ها، در رسانه‌های خود به انواع مختلف مورد تعرض قرار می‌دهد و با سرکوب، شکنجه و ترور شخصیت آنها را در معرض فشار بی‌سابقه‌ای قرار داده است". وی تاکید کرد: "طبق روایات در زمان حضرت مهدی (عج) زنان به چنان رشد و تفاهمی می‌رسند که حتی در خانه هم به اجتهاد خواهند پرداخت و این نهایت دسترسی زنان به علم، دانش، آزادی و برابری است".

شهرزاد نیوز

مشتی خرافات و جنون

فلسفه انتظار موضوعی نیست که مربوط به اسلام، آن هم از نوع مذهب شیعه ی اثناعشری اش باشد. آنطوری که امروز خرافه پرستان و جهالت پروران به قدرت رسیده در بوق و کرنا می دمند، چنین القاء می شود که امام زمان، مهدی موعود و یا ناجی نهایی همان مهدی پسر حسن عسگری است. در حالی که چنین نیست و حتی به داشتن پسری تحت این نام از حسن عسگری باید شک کرد. زیرا همین افرادی که امروز چنین خرافات و جهلی را رواج می دهند، ابتدا بایستی به مردم بخت برگشته و بویژه به همان کسانی که با قلبی صاف اما در اوج ناآگاهی و ذهنی بیمار و خرافات زده، افسار گسیخته به سمت چاه جمکران سرازیر می شوند و نامه در آن باتلاق ویل و جنون می ریزند و یا به ستونهای مستراح مسجدش دخیل می بندند تا شاید از این بدبختی و هیولای فرود آمده بر فراز خانه و کاشانه شان رها شوند، توضیح دهند که چرا در تاریخ اسلام مورد قبول همین از گورگریختگان تاریخ، به عموی همین مهدی موعودِ موهوم و مجهولِ شیعیان می گویند " جعفر کذاب "؟ لازم است برای پاسخ به این سؤال تاریخی به یک بدعتی اشاره کنیم که از طریق فرهنگ ایران به اسلام از نوع مذهب شیعه ی اثناعشری اش وارد شد. این بدعت سلطنت موروثی در بین امامان شیعه بود که از پدر به پسر به ارث می رسید.

یعنی تا مرگ علی امام اول شیعیان چنین بدعتی وجود نداشته است. و همانطوریکه تاریخ گواهی می دهد، محمد رهبر اسلام پس از خود جانشینی تعیین نکرد. و اینکه شیعیان معتقد هستند که پیغمبر اسلام در بازگشت از آخرین حج در محلی بنام غدیر خم گفته است " مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ "، جانشین خود را علی معرفی کرده است، مورد قبول اهل سنت نیست. بلکه آنها معتقد هستند که این

گفته محمد، ستایشی است از خدمات علی در راه پیشرفت اسلام. و برای اثبات دلایلشان قرینه تاریخی دیگر را شاهد می گیرند. مثلاً می گویند اگر این گفته شیعیان درست باشد، بنابراین، این عمل پیغمبر هم باید درست باشد که ابوبکر را به جانشینی خود انتخاب کرد و آن موقعی بود که ایشان مریض بودند و ابوبکر را برای پیشنمازی به مسجد فرستاد تا مردم پشت او نماز بگذارند.

واقعیتش این است که پس از مرگ رهبر اسلام، همانطور که تاریخ گواهی می دهد تا امام یازدهم مشکل جانشینی برای شیعیان پیدا نشده بود. اما همینکه حسن عسکری فوت می کند، تاریخ شیعه دستخوش تغییراتی می شود که تا امروز در پرده ابهام است. زیرا بنا به گفته "جعفر کذاب"، چون برادرش حسن عسگری، پسری نداشته است، طبق رسوم قبیله ای خودشان می بایستی، امامت به جعفر می رسید. به همین منظور ردای امامت را به تن کرد و از شیعیان خواست که با او بیعت کنند.

اما این مرد نادان و ساده دل در شور و فتور رسیدن به امامت غافل از کسانی بود که سودای قدرت را داشتند و در خفا برای رسیدن به آلف و الوف، فرزندی مجهول از حسن عسگری در میان مردم انتشار می دادند که او به دلیل دشمنی ها از دیده پنهان شده و غیبت صغری کرده است.

این گروه که رهبرشان عثمان بن سعید نام داشت، مدعی شد که "امام را فرزندی پنجساله هست که پنهان است و در سرداب زندگی می کند و مرا میان خود و شما میانجی گردانیده است و شما هر سخنی دارید بگویید تا به او برسایم و پاسخ ایشان را به شما برسایم و یا پولهایی که می خواهید کمک کنید، بدهید تا به ایشان تحویل دهم."

در مقابل این گروه، گروه طرفدار " جعفر کذاب " برادر حسن
عسکری، منکر داشتن چنین پسری از حسن عسکری می شدند و
می گفتند: آخر چطور ممکن است حسن عسکری پسری داشته باشد
و حتی پنج بهار را سپری کرده باشد و ما ندیده باشیم؟ آخر چطور
ممکن است عموی این پسر نادیده و مجهول تا پنج سالگی برادر
زاده اش را ندیده باشد؟

فراموش نکنیم سامره در آن زمان و حتا این زمان یکی از شهرهای
نه چندان بزرگ عراق بود و هست و شیعیان در آن موقع در اقلیت
و تحت فشار بودند. بنابراین منطقی است که گفته " جعفر کذاب "
درست باشد که برادرش فرزند ذکور نداشته باشد. زیرا زندگی
اعراب در این تاریخ مورد بحث به صورت قبيله ای بوده است و
همه از یکدیگر با خبر بوده اند. اما همانطوریکه تاریخ گواهی می
دهد گروه مدعیان امام زمان، گروه " جعفر کذاب " را با کشیدن
شکل مار به جای نوشتن مار شکست دادند و لقب " کذاب " را در
تاریخ بر پیشانی او حک کردند. از آن تاریخ تا امروز دنباله
روندگان عثمان بن سعید این خرافات را در ابعاد نجومی به خورد
خلق الناس دادند و می دهند. و دریغا که در کمال تاسف به دلیل
غفلت تاریخی ما امروز هم ادامه دهندگان جاهل و جنون پرور صدر
اسلام در کشور ایران به قدرت رسیدند و جلوی چشمان ما چاهی
حفر کردند و تحت نام " امام زمان " مردم خرافات زده را در دهان
ویل آن مجنون می کنند.

داستان چیست که شیعیان اینگونه در مقوله مهدی گرایی می دمند و
آن را در انحصار خود می پندارند؟

پر واضح است که بشر از وقتی که خود را شناخت برای رهایی از
رنج و شکنج ظالمان زور و زر به دستاویزی آویزان می شدند که
تسلی بخش روح و روان شان باشد. از جمله معتقد شدن به ناجی

نهایی که آخرین ضربه را بر پیکر ظلم و بیداد بزند. به عنوان مثال زرتشتیان معتقد به سوشیانت بودند و هستند که به زبان امروزی همین ناجی نهایی است. همچنین این مقوله ناجی نهایی را در ادیان دیگر می توان جستجو کرد. مثلاً دین یهود معتقد به یک ناجی یا مسیحی و یا پادشاهی هستند که آنها را از آوارگی نجات بدهد. زیرا تاریخ قوم یهود با آوارگی و دربدری و بی خانمانی نوشته و سرشته شده است و هر پادشاه بی خرد و بیماری بر این قوم تاخته، خانه شان را ویران کرده، معبد و پرستشگاهشان را در آتش جهالت سوزانده و عاقبت این قوم پر تحرک و با استعداد را آواره کرده است. همین طور ادیان و یا مسلک های دیگر هر یک به گونه ای با این مقوله ی آخرین ناجی درگیر هستند.

بنابراین این مقوله یک امر جدید در تاریخ بشریت نیست که شیعیان آن را در انحصار خود گرفته اند.

بد نیست بدانیم که تا وقتی که بنیان گذار اسلام زنده بود، صحبتی از این مقوله نبود. همینکه بانی اسلام فوت می کند، مسئله جانشینی محمد، اختلافات قبیله ای پنهان را حول تصاحب قدرت بین گرویدگان به اسلام را بارز می کند و هر یک سعی می کند دیگری را از هرم قدرت دور نگه دارد.

داستان سقیفه بنی ساعده اوج این اختلافات و ضدیت قبیله ای گرویدگان به اسلام را نشان می دهد. زیرا در این مکان که هنوز جنازه محمد روی زمین قرار داشت و کفن و دفن نشده بود، در آنجا هر یک از مهاجرین و انصار در جهت مطرح کردن خود به مقام رهبری " امت همیشه در صحنه " به جدال می پرداختند.

بد نیست بدانیم که در این ماجرای سقیفه بنی ساعده هیچ یک از افراد قبیله بنی هاشم از جمله علی و عباس، پسرعمو و عموی محمد حضور نداشتند. به عبارت دیگر آناتیکه در پی جاه و مقام و مرتبه بودند، حرص قدرت چشمانشان را کور و گوششان را کر و

هوششان را مدهوش کرده بود. به همین منظور ترجیح دادند که افراد قبیله بنی هاشم را به بازی نگیرند.

مدت زمان خلافت سه خلیفه اول پس از فراز و نشیبی چند سپری شد تا اینکه نوبت به خلافت علی رسید. از این تاریخ است که تضادها و اختلافات قبیله ای در بین اعراب شبه جزیره عرب به اوج خود می رسد و خون و خونریزی در ابعاد وحشت برانگیزی شروع می شود. زیرا علی حاضر نبود کسی را در قدرت خود شریک کند و یا او علاقه مند نبود کسی را که نمی پسندید در مقام وزارت و صدارت و یا حاکم دیاری از فتوحات اسلام ببیند، حتی اگر این فرد سالها در آن دیار و یا مقام انجام وظیفه کرده باشد. به همین منظور ابتدا سراغ معاویه می رود که سالها در شامات حکمرانی می کرد. و برای خود کاخی سبز بنا کرده بود و خود را کاتب وحی لقب داده بود.

دورانیشی یک خلیفه خردمند حکم می کرد که نسبت به چنین جانورانی از در مسالمت برخورد کند و زمینه سقوط آنها را از روی زمینه سازی و آگاه کردن مردم فراهم کند. اما همانطوریکه تاریخ گواهی می دهد به جای این دور اندیشی و خردمندی، علی وسیله زور را بکار گرفت و متوسل به شمشیر شد. و پیش و پس از جنگهای جمل و نهروان به میدان صفین شتافت تا معاویه را از هرم قدرت خارج کند.

اما علی نتوانست معاویه را از میدان بدر کند بلکه خود در یک سوئقصدی از میدان خارج شد. از این پس است که شیعیان در تاریخ شکل گرفته می شود و تا امروز یک جدال خونین را بین خود و سایر فرق اسلام ادامه می دهند.

معاویه می میرد و پسرش یزید جانشین او می شود. حسن پسر بزرگ علی، جانشین پدر بی تاج و تخت می شود. معاویه به قدرتی که پس از مرگ علی به هم زده بود، حسن را وادار به تمکین و اطاعت از خلافت خود می کند و حسن با امضای صلح با معاویه می پذیرد که معاویه در رأس حاندان اموی خلافت کند.

یزید جای در پای پدر می گذارد و می خواهد حسین را به تمکین از قدرت و خلافت خود بکشانند. اما شیعیان تحت رهبری حسین در سودای قدرت از دست رفته بودند و زیر بار صلح با یزید نمی روند که عاقبت آن جنگ خونین کربلا را می آفرینند و همگی کشته می شوند.

نتیجه:

تا اینجا با بررسی تاریخی مشخص می شود که تمامی این جنگها و خونریزها هیچ گونه مشروعیت قدسی نداشته است که امروز رهروان آنها در اقصی نقاط جهان هرساله خودشان را جر می دهند و سرو کله و تن خودشان را می کوبند و پاره می کنند بلکه برای کسب قدرت و جاه و مقام بوده است.



ولی تاریخ را خیال استراحت و درنگ نیست. پس از واقعه کربلا شیعیان برای بدست آوردن قدرت دست به هر ترفندی می زنند تا رقیب را از میدان بدر کنند. از این پس است که مقوله مهدیگرایی به

میان می آید که در روند خود به امام دوازدهم شیعیان خاتمه پیدا می کند که آن را دربست در انحصار خود می گیرند.

اما به گواهی تاریخ، وقتی که یزید می میرد. محمدبن حنیفه پسر علی از همسر دیگرش که برادر ناتنی حسن و حسین است، در مدینه برای کسب قدرت خلیفه گری شورش می کند اما کاری ا پیش نمی برد که عاقبت در کهولت سن در بستر بیماری می میرد. اما هواداران او مرگ او را باور نمی کنند بلکه می گویند محمدبن حنیفه زنده است و در کوی رضوی در نزدیک مدینه مخفی شده است و در شرایط مناسب بیرون خواهد آمد و با ظالمان جنگ خواهد کرد و داد را بر بیداد حاکم خواهد نمود.

از این جهت پیروان او که به " کیسانیان " معروف هستند او را مهدی موعود و یا ناجی می گفتند. البته در این شورش مختار ثقفی هم همزمان در کوفه ایرانیان را دور خود جمع کرد و به پشتیبانی از محمدبن حنیفه قیام می کند. و به گواهی تاریخ بیشتر هواداران این قیام ایرانی بودند. و این نشان دهنده آن است که ایرانیان بعد از شکست از اعراب، همواره در جهت رهایی از سلطه توحش عربی به دنبال ناجی ای میگشتند تا آنها را از وحشی گری اعراب نجات دهد.

بیگمان ایرانیان در آن شرایط که جان و جهان و ملک و سرزمین خود را از دست داده بودند، برای بدست آوردن عظمت و مجد و سرزمین خود در مصاف با بیگانگان متجاوز و اشغالگر با نیروهایی که به لحاظ تاکتیکی در یک جبهه قرار می گرفتند، همکاری می کردند. و دلیل فزونی شیعیان در ایران و همچنین فرار و گریز سران و خانواده آنها به ایران از این همکاری تاریخی صورت گرفته است. اما تداوم چنین حرکتی هر چند در ابتدا راه گشا بوده است اما در ادامه به عنوان به بند کشیده شدن و به خرافات و جنون و بیمار کردن ایرانیان، ارمغان دیگری نداشته است.

بطوریکه امروز رهروان این کیش فرقه ای بر تمامی مال و جان و جهان و جای جای جامعه ایران زمین حاکم هستند و در هر خانه ای مرگ جاری و در هر سرایی خون ساری می کنند.

امروز هم همانطوریکه ملاحظه می کنیم ابله مردی از طایفه جهل و از کیش چنین آئینی، چاه جمکران خرافه پرستی، جنون پروری و جهالت سروری را در پهن دشت بی کران سرای ایران حفر کرده و همگی را برای فرو رفتن در لجن جنون و جهالت و خرافات روزه می کشد.

اما داستان مهدیگرایی ادامه یافت و پس از مرگ محمدبن حنیفه نوبت به زیدبن علی از نوه های حسین رسید. این فرد به طمع رسیدن به جاه و مقام و خلیفه گری به کوفه آمد و پیروانی دور خود جمع کرد. گویند چهل هزار نفر با او هم پیمان شدند تا در کنار او با خلیفه اموی بجنگند. اما در روز واقعه حامیانش برای نجات جانشان فرار را بر قرار ترجیح دادند و " زید " در نهایت تنهایی بدست امویان کشته می شود. در حالی که پیروان او برای رهایی از ستم امویان او را مهدی موعود لقب داده بودند و امیدهای فراوانی به او بسته بودند. بطوریکه طبق حدیثی در این مورد، چنین بیان می شود:

" ان مهدینا سیظهر فی ظهر الکوفه ":

" معنی آن چنین است: مهدی ما در پشت کوفه پدید خواهد آمد "

عباسیان در چهره ابومسلم خراسانی برای کسب قدرت و شکست امویان، مهدی موعود را می دیدند تا بوسیله آن به خلافت برسند. پس از آن محمد نفس زکیه به مهدیگرایی برخاست. این فرد نوه پسری حسن و نوه دختری حسین است و چون در میان دو کتف خود

خال بزرگی داشت، علویان در سیمای او " محمد " دیگری می دیدند تا از طریق او به قدرت برسند.

زیرا محمد هم بین دو کتف خود چنین خالی داشت. از اینرو شیعیان در سیمای او مهدی موعود را می دیدند و امیدها به او بسته بودند. اما در جدال قدرت بین عباسیان و علویان با امویان، عباسیان توانستند بوسیله ابومسلم خراسانی امویان را شکست دهند و دست علویان را از قدرت ساقط کنند.

بدین سان است که شیعیان برای کسب قدرت و به انحصار در آوردن آن به ترفند دیگری دست زدند که تا امروز در پرده ابهام است و هزاران نفر را تا امروز گمراه نگه داشتند.

امروز با قدرت گرفتن حکومت اسلامی این مقوله در ابعاد نجومی سبب ساز خرافه گرایی، خواب و غفلت گرایی، جنون بیمارگونه گرایی و جهالت خمار گرایی شده است. هر چند داستان مهدیگرایی بسیار گسترده تر از این اندک یادآوری تاریخی است.

اما این سؤال به قوت خود باقی است که چرا به عموی امام دوازدهم نامعلوم می گویند " جعفر کذاب "؟

آیا واقعاً حسن عسکری را پسری بوده است؟

آیا طبق روایت عثمان بن سعید که ادعا می کرد حسن عسکری را پسری پنجساله است، چنین کودکی می توانست رهبر و پیشوای شیعیان بالغ باشد؟ زیرا به خوبی می دانیم که کودک پنجساله را توان آن نیست که دماغش را پاک کند و چپ و راستش را تشخیص دهد. بویژه چنین فرد موهوم و مجهولی که طبق گفته آنانیکه او را علم کرده بودند و از دیده و ملاء اجتماعی بدور بوده است، چگونه می توانسته است از علم اجتماع آگاهی داشته باشد تا رهبری جامعه خود را به عهده بگیرد؟

اگر قرار بوده است این فرد موهوم و مجهول از دیده پنهان شود، چرا اینقدر به دراز کشید و چرا در همان آغاز شیعه گری چنین پدیده

ای رخ نداد تا خیال همگی را راحت کنند. مگر ظلم و ستم به پیروان شیعه در این زمان مورد بحث به حد اعلا نرسیده بود تا ایشان ظهور مبارکشان را اعلام کنند تا با این ظهور، امت همیشه در صحنه شیعه طی این قرون متمادی متحمل این همه رنج و شکنج نشوند؟

فراموش نکنیم که ما در یک جهان آنتروپیک زندگی می کنیم و هر موجود زنده را طول عمری است و پس از سر آمدن آن طول عمر جای خود را به دیگری می دهد تا اربه تکامل در شکل عالی تری ادامه پیدا کند. بنابراین اینکه شیعیان هنوز باور دارند که امام ناپیدایشان هنوز موجود است و هم اکنون در چاه جمکران به شب نشینی خود برای خواندن عریضه امت بیمار و جن و جنون و جهالت زده خود ادامه می دهد باید به آنها شک کرد که در جمجمه شان مغزی است.

چرا امروز ایشان بایستی در خرابه های اطراف قم رفت و آمد داشته باشد و در چاه جمکران منزل کند؟ مگر جایی در سرزمین اعراب پیدا نکرده بود و یا مکان در جای دیگر برایش تنگ بوده است که به اطراف قم، جایی که جایگاه از گورگریختگان تاریخ شده است، آمده است؟

آخر چرا به ایران آمده است؟ مگر ایرانیان عرب هستند که ایشان تصمیم گرفته اند به ایران بیایند؟ در حالی که می دانیم ایرانیان با زبان پارسی صحبت می کنند و زبان ایشان بر حسب زبان پیشینیانشان باید عربی باشد. بنا براین چگونه با ایرانیان صحبت می کنند؟

ملاحظه می کنیم که چنین بازیهای عوام فریب، دامی بیش نیست تا از این طریق مردم بخت برگشته ایران را در جهل و جنون و جهالت و خرافه گرایی نگه دارند و از طریق انتشار چنین جهالتی از مردم سواری بگیرند.

این است سیمای امروزی این رجاله ها که بوسیله روشنفکران بی
خرد ما در آستانه سال 57 بر مردم ایران تحمیل شد.
ای کاش با این همه جنایت و کشتار و جنون و جهالت از طرف این
رجاله های حاکم بر مردم شریف ایران، چشمان " روشنفکران "
ما قدری بیدار و وجدانشان اندکی تبار شده باشد. تا از عملکرد
ناشاد خود درس عبرت بگیرند و در پیشگاه مردم با فرهنگ ایران
زمین ادب ببوسند و یک عذرخواهی تاریخی انجام دهند.
به مردم و کشور ایران فکر کنند و برای رهایی کشور و مردم ایران
از چنگال دیوان حاکم بر نیاخاکمان دست در دست ایران خواهان
دهند و ایران اسیر و در بند را رهایی بخشند.